ملکم قانونی

برگرفته از کتاب « صدسال پیش از این »

نام میرزا ملکم خان را غالبن شنیده اید ـ در اذهان عوام داستان هایی از تردستی ها و چشم بندی هایی که به او نسبت می دهند سایر است و خواص هم او را به خاطر کارهای بزرگی که در تهیه مقدمات نهضت مشروطیت نموده است می شناسند و می ستایند.

کتاب قانون با نام ملکم توام است وغالبن او را ملکم قانونی می گویند. شاید بدان جهت که کلمه ی قانون و تعریف قانون را او برای اولین مرتبه وارد ادبایت ایران نموده و نخستین طرح ها و کتابچه های قانونی را او نوشته و شاید بدان جهت که روزنامه مشهور و انقلابی قانون را در لندن منتشر کرده است.

درباره ملکم، دوست و دشمن، سخن فراوان گفته اند، مسلمان بوده یا نصارا؟ وطن پرست بوده یا مال دوست؟ مبارزه اش با دربار ناصرالدین شاهی به سائقه ی حس ایران دوستی و اصلاح طلبی بوده یا به جهت انتقام جویی؟ آنچه مسلم است ملکم، اصلن از ارامنه ی جلفای اصفهان بوده و مانند پدرش در سلک مترجمان و وابستگان دولت درآمده.

پس از آنکه، سفیر دولت ایران در لندن گردید به سال ۱۳۰۶ قمری و به هنگام سومین سفرناصرالدین شاه به اروپا توانست امتیاز انتشار لاتاری را در ایران از شاه به نام خود بگیرد ـ شاه پس از ورود به ایران آن امتیاز را باطل نمود ـ در همین اوان ملکم در لندن شروع به چاپ و انتشار روزنامه قانون نمود ـ مندرجات و مطالب این روزنامه در محیط آن روز ایران انعکاسی سخت عظیم داشته و پرده دری های آن از اوضاع حکومت و دربار محرک بسیاری کسان دیگر در کار ضدیت با اساس حکومت مطلقه ناصرالدین شاهی بوده است. روزنامه قانون آنقدر تاثیر داشته که ناصرالدین شاه در اواخر عهد خود، هرجا نامی از قانون می شنیده سخت عصبانی می شده، چنانچه نویسندگان دولتی و رسمی آن عهد، دیگر در نوشته های خود حتی کلمه ی قانون را نمی توانستند به کار برند و به کار نمی بردند.

رویداد

خاموشان شهریورماه

● یکم شهریور ۱۳۶۹ خورشیدی، درگذشت دکترپرویز ناتل خانلری،شاعر، مصحح و استاد ادبیات دانشگاه تهران.

● یکم شهریور۱۳۶۹ خورشیدی، درگذشت محمدپروین گنابادی، ادیب

● دوم شهریور۹۳۶ خورشیدی، درگذشت شاه اسماعیل دوم در قزوین

● سوم شهریور۱۳۸۷ خورشیدی، درگذشت علی قهاری، مجسمه ساز معاصر. از آثار او: تندیس امیرکبیر، دهخدا، گوته و...

● چهارم شهریور ۱۳۶۹ خورشیدی، درگذشت مهدی اخوان ثالث (م .امید) شاعر و پژوهشگر توانای ادب فارسی. مدفن وی در مجموعه آرامگاه فردوسی در توس است. از آثاراو: زمستان، آخرشاهنامه، از این اوستا و... می باشند. اخوان متولد ۱۳۰۷ خورشیدی در مشهد است.

● پنجم شهریور ۱۳۶۹ خورشیدی، درگذشت علی اکبر کاوه حقیقی، از خوشنویسان برجسته.

● ششم شهریور ۱۳۷۱ خورشیدی، درگذشت آیت ا... سیدعبدالمجید ایروانی

● هفتم شهریور۱۳۳۱خورشیدی، درگذشت آیت ا... خوانساری

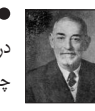

● هفتم شهریور ۱۳۴۴ خورشیدی، درگذشت موسی معروفی، مدرس و نوازنده چیره دست تار

● هفتم شهریور۱۳۶۹ خورشیدی، درگذشت آیت ا... مرعشی نجفی از مراجع عالیقدر.

● هشتم شهریور۱۳۶۰ خورشیدی، شهادت رجایی و باهنر بر اثر انفجار دفترنخست وزیری

● نهم شهریور ۱۳۴۷ خورشیدی، غرق شدن صمدبهرنگی در رود ارس. وی از نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان و پژوهشگر فرهنگ مردم بود. آثار متعدد (مجموعه قصه) و پژوهشی از او برجا مانده است.

● نهم شهریور ۱۳۷۶ خورشیدی، درگذشت استادمحمدکریم پیرنیا، پژوهشگر برجسته معماری ایران.

● نهم شهریور۱۳۸۱ خورشیدی، درگذشت فرهادمهرداد، از خوانندگان صاحب سبک موسیقی پاپ ایران و نوازنده توانمند.

● نهم شهریور۱۳۸۵ خورشیدی، درگذشت صالح سنگبر(پوریا) از شاعران بومی سرای هرمزگانی. آثاروی: مجموعه شعر یادتن و کنار به چاپ رفته است.

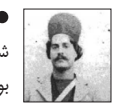

● دوازدهم شهریور۱۲۹۳ خورشیدی، شهادت رییس علی دلواری، رهبر مبارزین بوشهر بر علیه مهاجمان انگلیسی.

● دوازدهم شهریور۱۳۳۴ خورشیدی، درگذشت سیدحسین طاهرزاده، از خوانندگان توانای موسیقی

● دوازدهم شهریور۱۳۴۸ خورشیدی، درگذشت پروفسور آبراهام پوپ، نویسنده و ایران شناس نامدار. مدفن وی در کنار پل خواجو اصفهان است

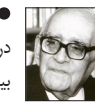

● دوازدهم شهریور ۱۳۶۱ خورشیدی، درگذشت پروفسور محمودحسابی در بیمارستان دانشگاه ژنو

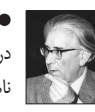

● چهاردهم شهریور ۱۳۵۵ خورشیدی، درگذشت دکترمحسن هشترودی، پزشک نامدار ایرانی.

● چهاردهم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی، شهادت آیت ا... قدوسی و سرتیپ وحید دستجردی.

جهان سینما (فیلم های تاثیرگذار)

شاید تصورش سخت باشد که فیلمی بخواهد دنیا و آدم ها را عوض کند. هرچند که بیشتر فیلم ها، تولید انبوه سرگرمی و فرار از واقعیت هستند، اما هستند فیلم هایی که تاثیرعمیقی بر فرهنگ گذاشته باشند، برخی از فیلم ها نیز موجب طرح مسایل اجتماعی شدند و روی قوانین تاثیر نهاده اند، ایدئولوژی را چه خوب یا بد مطرح کردند و در مجموع با تاثیر گذاشتن در جامعه باعث عوض شدن مسیرتاریخ شدند. به چند فیلمی که چنین تاثیری چه در جهت مثبت یا منفی داشته اند اشاره می کنیم:

۳. **تولد یک ملت:** هنوز هم یکی از تاثیر گذارترین فیلم هایی است که ساخته شده است. فیلمی صامت به کارگردانی دی . دبلیو گریفیث درباره جنگ داخلی آمریکا، ترور آبراهام لینکلن و شکل گیری کوکلوس کلان (سازمان پشتیبان برتری نژاد سفید)که اولین بار در سال ۱۹۵۱ نمایش داده شد. فیلم به موفقیت بالایی دست یافت اما خیلی زود به خاطر اشتباهات تاریخی و نژادپرستی آشکار زیرسوال برده شد. بعد از نمایش « تولد یک ملت» تماشاگران شهرهای شمالی با برپایی شورش هایی ضد محتوای نژادی فیلم واکنش نشان دادند و یک مرد سفیدپوست، نوجوانی سیاه پوست را به قتل رساند. این فیلم، اولین فیلم بلندآمریکایی است و به طور قابل بحثی استانداردهای صنعت فیلمسازی را به آنچه امروز می بینیم، تغییر داد.

صالح سنگبر و یادی از او

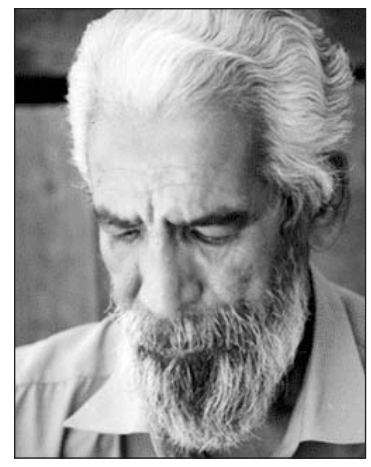

نهم شهریورماه ۱۳۸۵ خورشیدی، خبرناگوار کوچ دایمی صالح سنگبردر شهر بندرعباس دهان به دهان می گشت و همگان را در بهتی ناباورانه فرو برد. صالح سنگبر متولد دوم فروردین ماه ۱۳۲۷ خورشیدی در خرمشهر بود. با عزیمت پدر وخانواده به زاد بوم خود، صالح نیز با آنان همراه شد و دوران نشو و نمای خود را در فضای بندرعباس پشت سرنهاد و از چهره های سرشناس ورزش و سپس سیاست گردید و مدت ها در بند و زندان گذرانید. از آنجا که وی اهل مطالعه بود، عاقبت دل و جان را به شعر و شاعری سپرد و دغدغه اش سرایش شعر و ترانه به گویش بندری بود که حاصل این کوشش ماندگار، مجموعه شعر « یادتن» و « کفار» می باشند که به چاپ رسیده و در دسترس علاقمندان است. چندین ترانه نیز از صالح به یادگار مانده که خوانندگانی چون: ناصرعبدالهی، عیسی بلوچستانی، علی علوی و.... آن ها را اجرا کرده اند که همواره با موفقیت واستقبال مخاطبین روبروگشته است.

و امروز، چهارسال از کوچ خودخواسته صالح می گذرد و همتی می طلبد تاکس و کسانی مبادرت به گردآوری آثار وی از شعر و ترانه و نقدها و مقالات مختلف و درمجموع زندگی نامه ی او نموده و برای نسل های آینده به چاپ برسانند. صالح با نام مستعار « پوریا» قلم می زد. در حیطه ی ورزش به ویژه تاسیس باشگاه و راه اندازی تیم فوتبال نیز، او سهم به سزایی دارد.

همواره نام و یاد پوریا (صالح سنگبر) را گرامی داشته و مبادرت به بازخوانی پاره ای از سروده هایش می نماییم:

دعای بارن

کی بارُن اَبُو بهاراَتا گل در اَتاتِن
عمر ای خَزُن تَمُم اَبُو و سر اَتاتِن
کی بارُن اَبُو رودخُنَه اُپُرهُو اَبُوتِن
ای جُمَه ی کهنه و کَدیمی نو اَبُوتِن
بارُن، بارَکو بَه بَه
کی بارُن اَبُو بَه بَه
کی کُوک و کَغار روی کُنار چَهچَه اَزَنتِن
سُورسک روی مُغ اَنی نِه و کَهکَه اَزَنتِن
کی اُستُن اَزَنت بارُن اَتا زبا اَبُوتِن
بارُن تَف اَدیت و تیرکمن پیدا اَبُوتِن
بارُن، بارَکو بَه بَه
کی بارُن اَبُو بَه بَه
کی سُورسُکن رفته به غربت براَگَردِن
غصته اَتُو دل خُ اَچینِن و در اَکَردِن
کی بارُن اَتا گرما دگه عمری تَمُنِن
چُوکُ جَم اَبِن تُو لَردگی واهم اَخُنِن
بارُن، بارَکو بَه بَه
کی بارُن اَبُو بَه بَه
کی دستُن ما تُو دست هم زنجیر اَبُوتِن
کی نالَه اُمُ واهم دگه تکبیر اَبُوتِن
کی بارُن اَبُو بهار اَتا سال خاش اَبُوتِن
روزی خدابین همه بَش بَش اَبُوتِن
بارُن، بارَکو بَه بَه
کی بارُن اَبُو بَه بَه

درام نویسان جهان

یوهان اگوست استریندبرگ (۱۸۴۹ ـ ۱۹۱۲) Juhan August Strndberg

اگوست استریندبرگ، نمایشنامه نویس، شاعر و رمان نویس سوئدی در ۲۲ ژانویه ۱۸۴۹ در شهر استکهلم به دنیا آمد. پدرش در یک شرکت کشتی رانی کار می کرد و مادرش خدمتکار کافه بود. او دوران کودکی اش را با رنج و اندوه فراوان و در زیر فشارهای روحی سپری کرد. فقرمالی همچون عفریتی خانواده ی یازده نفری آن ها را آزار می داد. ۱۳ سال بیشتر نداشت که مادرش چشم از جهان فروبست و پدرش با زن دیگری ازدواج کرد. از بدو ورود این زن، استریندبرگ مورد بی مهری او قرارگرفت به طوری که تاثیرآن را در آثارش مشاهده می کنیم. از سوی دیگر در مدرسه نیز وضعش رضایت مسولان را جلب نمی کرد. استریندبرگ به هر نحوی که بود دوره ی دبیرستان را به اتمام رساند و موفق شد به دانشگاه برود. مدتی برای تامین معاش روزانه و هزینه تحصیل مجبور شد کار کند. از آنجایی که تحصیل همراه کار توامان برایش بسیار وقت گیر بود، برای مدتی تحصیل را رها کرد و مدت پنج سال به شغل معلمی پرداخت.

در این مدت ذوق و قریحه ی خود را در زمینه ی نویسندگی آزمود و در این زمینه رسالاتی نوشت، سپس مجددن به دانشگاه بازگشت و رسمن به تحصیلش ادامه داد. لیکن همواره به نارسایی های دانشگاه با دیدی انتقادی می نگریست با اینکه زندگی اش با مشقت و سختی می گذشت، اما علاقه ی شدید او به نوشتن و ذوق و اندیشه اش چون شعله های آتش در درونش زبانه می کشید.

نخستین نمایشنامه اش به نام «استاد اولوف» پس از شش ماه که از نگارش آن گذشت به صحنه رفت. آنگاه استریندبرگ برای مدتی به حرفه روزنامه نگاری پرداخت، لیکن به زودی پی برد که چرخ زندگی اش با نوشتن نمی گردد و باید کار دیگری برای خود دست و پا کند. به همین خاطر در کتابخانه سلطنتی استکهلم کاری یافت. کار در کتابخانه برای او فرصتی ساخت تا مطالعه کند، بنویسد و آثارش را به چاپ برساند.

در سال ۱۸۷۰ در سن ۲۱ سالگی برنده جایزه آکادمی سوئد به خاطر نوشته هایش شد. داستان هایش به مرور مورد توجه واقع گردید و نمایشنامه هایش نهضتی در درام نویسی به وجود آورد.

او مسایلی را که از ابتدای خلقت بشر تاکنون موجب درد و رنج روحی انسان ها می گردد با صراحت مخصوص به خود بیان کرده است. آثار دراماتیک استریندبرگ عمومن به مسایل و مباحث زندگی خانوادگی و رابطه میان زن و شوهر می پردازد. وی احساسات و تمایلات و اندیشه های زن و مرد را در زندگی مشترک با دقت و ظرافت موشکافی کرده است. سه بار ازدواج کرد که نخستین ازدواجش در سال ۱۸۷۷ روی داد. وی از جمله اشخاص شوربخت و ناشادی بود که با زنان نمی توانند سرکنند و بدون ایشان هم زندگی برایشان دشوار است. خاطراتی تلخ از زندگی زناشوئی او را نسبت به زنان به شدت دچار بدبینی کرد. چنان که تمام زن ها را در آثار خود دیوهای خوش خط و خال معرفی کرده است.

استریندبرگ، در سال ۱۸۸۳ برای دیدن مراکز هنری اروپا از سوئد عازم سفر گردید و از کشورهای مختلف اروپا دیدن کرد. در سوییس ماند و داستان « عروسی » را نوشت. این اثر در محافل اشراف و محافظه کاران سوییسی سروصدا و آشوبی برپا کرد. پس از بازگشت به سوئد به اتهام توهین به مقدسات از طرف مقامات مورد تعقیب قرارگرفت.

در سال ۱۸۸۷ نمایشنامه « پدر» اثر ارزشمند او، به صحنه رفت. در این اثر به خوبی شاهد قدرت قلم او هستیم. همزمان با نوشتن « پدر» استریندبرگ پنج رمان دیگر را که در حقیقت شرح زندگانی خود اوست به پایان رساند. بر اثر فشارکار و ناراحتی روحی بیمارشد و در آسایشگاهی بستری گردید. برخی از آثار مهم او تراژدی « رقص مرگ »، نمایشنامه امپرسیونیستی « رویا» و نمایشنامه « سونات اشباح » آثار پیچیده و غامضی هستند که کم تر در تئاترها شاهد اجرایشان بوده ایم. نمایشنامه سمبولیک « راه دمشق» که از سه قسمت (به صورت تریلوژی های یونان قدیمی تشکیل گردیده از جمله آثار سال های آخر عمر وی به شمار می آیند.)

استریندبرگ بعد از سال ۱۹۰۰ تئاتر دسه را در استکهلم تاسیس کرد و آثار خود را به صحنه برد. سال های آخر عمر وی در تنهایی و انزوا سپری شد و بالاخره در ۱۴ ماه مه ۱۹۱۲ درگذشت. نمایشنامه های « توده هیزم »، « طلبکارها»، « دوشیزه ژولی» و « قوی تر» به فارسی برگردان شده اند.

چند وچونی در ادبیات کودک

(نقش و ماهیت قصه)

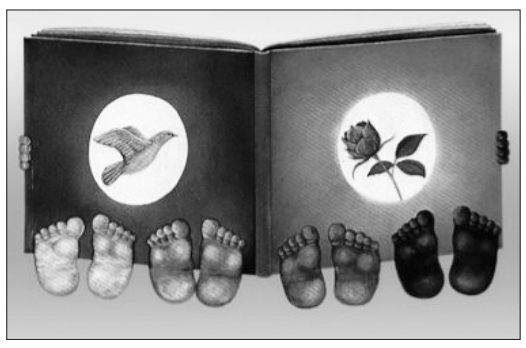

از پس قرن های زمانه، همواره آدمی علاقمند به قصه خوانی و قصه گویی و داستان سرایی بوده است. علاقه به قصه، منحصر به طبقه و قشر خاصی از اجتماع نبوده است. از افراد فرودست و فرا دست جامعه تا شاهان و امرا، باسواد و بی سواد، همه و همه به قصه علاقه داشته اند.

قصه و قصه گویی، پدیده ای است که قدمت آن به پیدایش زبان و گویایی و تکلم آدمی می رسد. از این رو هر قوم و ملیتی، برای خود قصه هایی داشته و دارد. حکایت هایی مذهبی، حماسی، اجتماعی و... که حاصل گردهم نشستن مردمان دیرین است و داستان سرایی آنان پیرامون خدایان و کارهای روزانه و دیده ها، شنیده ها و عقاید خود. پس از آن نیز، مادران برای سرگرم کردن وگاه خواباندن بچه های کوچک خود از قصه، سود می جسته اند. می گویندکه بسیای از شاهان، ندیمانی داشته اند که برای آنان قصه گویی می کرده اند.

در « هفت پیکر» نظامی، اشاراتی به قصه گفتن دختران برای « بهارم گور» دیده می شود. در منتخب التواریخ (۱۰۴ هجری قمری) درباره ی میرزا غیاث الدین علی ملقب به « نقیب خان نوشته شده که وی در خدمت «جلال الدین محمداکبر» و سومین پادشاه از سلاطین تیموری هند بود و در خلوات و جلوات، به خواندن تواریخ و قصص و حکایات وافسانه های فارسی و هندی ـ که در این عهد ترجمه شده ـ مشغول است، و می توان گفت که جزو حیات خلیفه شده و جدایی از او، یک لحظه متصور نیست.

در تاریخ بیقهی آمده است: « ... بومطیع مردی بود با نعمت بسیار از هرچیزی، و پدری داشت بواحمد خلیل نام. شبی از اتفاق نیک، به شغلی به درگاه آمده بود که با

چون که با کودک سر و کارت فتاد
پس زبان کودکی باید گشاد
(مولوی)

از پس قرن های زمانه، همواره آدمی علاقمند به قصه خوانی و قصه گویی و داستان سرایی بوده است. علاقه به قصه، منحصر به طبقه و قشر خاصی از اجتماع نبوده است. از افراد فرودست و فرا دست جامعه تا شاهان و امرا، باسواد و بی سواد، همه و همه به قصه علاقه داشته اند.

قصه و قصه گویی، پدیده ای است که قدمت آن به پیدایش زبان و گویایی و تکلم آدمی می رسد. از این رو هر قوم و ملیتی، برای خود قصه هایی داشته و دارد. حکایت هایی مذهبی، حماسی، اجتماعی و... که حاصل گردهم نشستن مردمان دیرین است و داستان سرایی آنان پیرامون خدایان و کارهای روزانه و دیده ها، شنیده ها و عقاید خود. پس از آن نیز، مادران برای سرگرم کردن وگاه خواباندن بچه های کوچک خود از قصه، سود می جسته اند. می گویندکه بسیای از شاهان، ندیمانی داشته اند که برای آنان قصه گویی می کرده اند.

در « هفت پیکر» نظامی، اشاراتی به قصه گفتن دختران برای « بهارم گور» دیده می شود. در منتخب التواریخ (۱۰۴ هجری قمری) درباره ی میرزا غیاث الدین علی ملقب به « نقیب خان نوشته شده که وی در خدمت «جلال الدین محمداکبر» و سومین پادشاه از سلاطین تیموری هند بود و در خلوات و جلوات، به خواندن تواریخ و قصص و حکایات وافسانه های فارسی و هندی ـ که در این عهد ترجمه شده ـ مشغول است، و می توان گفت که جزو حیات خلیفه شده و جدایی از او، یک لحظه متصور نیست.

در تاریخ بیقهی آمده است: « ... بومطیع مردی بود با نعمت بسیار از هرچیزی، و پدری داشت بواحمد خلیل نام. شبی از اتفاق نیک، به شغلی به درگاه آمده بود که با حاجب نوبتی شغل داشت، و دیری آنجا ماند. چون بازمی گشت، شب دور کشیده بود. اندیشید: نباید که در راه خللی افتد؛ در دهلیز خاصه مقام کرد ـ و مردی شناخته بود و مردمان او را نیکو حرمت داشتندی. سیاه داران او را لطف کردند و او قرارگرفت. خادمی برآمد و « محدث » خواست، و از اتفاق، هیچ محدث حاضرنبود. آزاد مرد بواحمد برخاست با خادم رفت، و خادم پنداشت که او محدث است. چون او به خرگاه امیرسید، حدیثی آغاز کرد. امیر، آواز ابواحمد بشنود، بیگانه. پوشیده نگاه کرد. مرد را دید هیچ نگفت تا حدیث تمام کرد. سخت سره و نغز قصه ای بود. امیرآوازداد توکیستی؟ گفت: بنده را بواحمد خلیل گویند؛ پدر بومطیع، که هنباز خداوندست. گفت: برپسرت، مستوفیان، چندمال حاصل فرود آورده اند؟ گفت: شانزده هزار دینار

گفت: آن حاصل بدو بخشیدم،حرمت پیری ترا و حق حرمت او را. پیردعای بسیار کرد و بازگشت»

یعنی، بواحمدخلیل، به سبب هنری که آن شب در قصه گویی نشان داد، توانست چنان تحسین سلطان را برانگیزد که مسعود، بدهی پسر او را به دیوان، به کلی بخشید.

از خلال این روایت معلوم می شود که محدثی یا قصه گویی، در دربار غزنوی، شغلی بوده است، و قصه گویان، شاید غالبن هنگام به بستر رفتن پادشاه، با داستان های خود، خواب را بر او خوش می گردانده اند.

مولف کتاب « مجمل التواریخ والقصص»، وقتی درباب دهم، از معروفان روزگار هرپادشاهی به اجمال یاد می کند، می نویسد:« اندرعهد خسرو پرویز: دستورخرداد، برزین بود، و مهتران بندوی و گستهم خال وی بودند، و سپهبد فرهاد بود، و سمرگوی بهروز و....» اگر منظور از « سمرگوی» در این روایت، « افسانه گوی» باشد، شاید بتوان پنداشت سابقه ی این شیوه به زمان های دور می پیوندد.

(مانده دارد)

شهرت دریانوردان سیرافی

راجع به دریانوردی ایرانیان قبل از اسلام در خلیج فارس و اقیانوس هند اطلاعات فراوانی در دست است، ولی در دوران اسلامی برای اولین بار در سال ۴۹ هـق (۶۷۰ میلادی) در سند ارزنده ای در منابع چینی چنین می خوانیم:

« ای ـ تسینگ می نویسد: من ای تسینگ، در نخستین سال حکومت هسین هنگ (۶۷۰ میلادی) در پایتخت (چانگ ـآن) بودم و کسب علم و دانش می کردم... در دومین سال حکومت مذکور به ییلاق رفتم، در اوائل به طورناگهانی با پیک سلطنتی روبرو شدم وب ا کمک او به شهر آمدم و با صاحب یا کشتی قرارگذاشت که مرا درجنوب پیاده کند، سرانجام در یازدهمین ماه سال دوم (سال ۶۷۱) در ساحل کانتون سوار شده به سمت دریای جنوب رفتیم و ...

در ابتدای قرن هشتم میلادی (۷۱۷م . برابر با سال ۹۹ هـ . ق) در سفرنامه « و اجرا بدهی » یک سند ارزنده را به شرح زیر می خوانیم:

... (و اجرا بدهی) به جزیره سیلان وارد شد ۳۵۰۰۰ کشتی ایرانی در بنادر جزیره لنگرانداخته بودند برای داد و ستد و خرید سنگهای گرانبها به این نواحی آمده بودند. به محض اینکه بازرگانان ایرانی را دیدند او را با روی خوش و صمیمیت پذیرا شدند. پس از یک ماه اقامت در سیلان اجازه پادشاه را برای عزیمت به شرق کسب کرد و همراه بازرگانان مومن و صدیق ایرانی به دریانوردی پرداخت، پس از یک ماه در در دریا به سر بردند به (فوچه) یا (پالم بانگ) رسیدند، پایان سفر غم انگیز و مصیبت بار بود چرا که تمام کشتی های بازرگانان ایرانی را طوفان در هم شکست و پراکنده و متفرق ساخت، تنها کشتی که نسبا سلامت به بندر شد همان کشتی بود که واجر بدهی در آن به دریانوردی پرداخته بود.

در قرون اولیه اسلامی بسیاری از بازرگانان به سفرهای دریایی مبادرت می نمودند، این افراد اغلب خود صاحب کشتی نیز بودند، پاره ای از این افراد به قدری با دریا انس می گرفتند که مایل نبودند قدم به خشکی بگذارند و تمام عمرشان را در دریا سپری می کردند، در این مورد اصطحزی در کتاب مسالک الممالک چنین نموده است:

... شنیده ام که مردی از سیراف به بازرگانی دریا شد و چهل سال در کشتی بماند و به خشکی برنیامد چون به کنار دریا رسیدی به شهرها دلش نخواستی که از دریا بیرون آید. کسان خود را بفرستادی تا بازرگانی بکردندی و آنچه بایستی ساختند و پیش او باز آمدندی و چون کشتی تباه شدی به دیگری انتقال کردی و مردم سیراف را از بازرگانی دریا روزی تمام هست.

ابن حقول در خصوص دریانوردی ایرانیان نوشته است:

... که در زمان ما (در قرون چهارم هجری)کلیه نهرها و شط هایی که به خلیج فارس می ریزد در تملک فرمانروایان ایرانی است و تنها کشتی های ایرانی است که آزادانه در خلیج فارس به دریاهای دیگر سفر می کنند.

مقدسی در اواخر قرن چهارم هجری می نویسد: « بیشتر کشتی سازان و دریانوردان فارسی هستند» مسعودی درباره شهرت دریانوردان سیرافی چنین می نویسد: ... و من ناخدایان سیرافی و عمانی دریای چین و هند و سند و زنگ و قلزم و حبشه را دیده ام که در اغلب مطالب مربوط به دریای حبشی برخلاف فلاسفه که وسعت و مساحت دریا را از ایشان نقل کردم سخن دار و گویند که این دریا را نهایت نیست ... و این از پس سال سیصدم بود. در سال ۳۰۴ هجری قمری مسعودی در کتاب خود نیز چنین می نویسد:

کشتی رانی دریای هند و عمان بدست سیرافی ها است و من از شهر سنجار مرکز قلمرو عمان با گروهی از ناخدایان سیرافی که مالک کشتی بودند به کشتی سوار شدیم.

علل خرابی سیراف

در دوران مورد مطالعه ما سیراف و نواحی اطراف آن جزء منطقه فارس و مجموعا در نیمه دوم قرن سوم هجری و نیمه اول قرن چهارم جزء قلمرو حکومتی صفاریان بود ولی سپس منطقه جزء قلمرو حکومتی دیالمه فارس در آمد و اینان تا اواسط قرن پنجم هجری در فارس و سواحل حکمرانی داشتند.

عضدالدوله دیلمی در سیراف رفت و آمدی داشته و گهگاه برای دفع شورش های اطراف خلیج فارس به یاری عم خود معزالدوله می شتافته و مرکز آنها در این درگیریها بندر سیراف بوده و در آنجا فیلخانه ای دائر و در نظر داشته در سیراف کارگاه تهیه کشتی های جنگی بوجود آورد. از اواخر دوران دیلمیان به خاطر وقوع زلزله و بی توجهی حکمرانان و عدم امنیت دریانوردی، دریانوردان برای بازار کالاهای خود به نقاط دیگری توجه کردند و شهر رو به ویرانی رفت تا آنجا که در دهه آغازین قرن ششم هجری ابن بلخی از سیراف چنین یاد می کند: « سیراف در قدیم شهری بزرگ بوده، آبادان و پرجمعیت و مال بسیار از آنجا خاستی و تا آخر روزگار دیلم هم برین جملت بود.

وا شِمام!

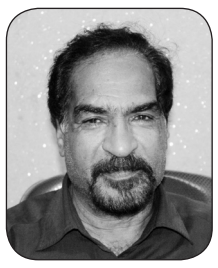

حسین پاسلار

بنام خداوند شافع و مهربان

حدود نیمه شب از چهارشنبه صدای نام دوستم که میهمان بود مرا از خواب بیدار کرد. آقا رحیم که برق کار یک شرکت خصوصی است از درد به خود می پیچید ـ شکمش را گرفته و فریاد ـ آی دلم آی دلم سرداده بود ـ شماره تاکسی تلفنی را گرفتم چیزی نگذشت با شنیدن صدای زنگ خانه درب را باز کرده به اتفاق آقا رحیم به طرف درمانگاه شبانه روزی ... رفتیم

درمانگاه مثل روز شلوغ و مملو از بیمار و همراهان بود دفترچه بیمه تامین اجتماعی رحیم را روی میزخانم منشی گذاشتم

خانم منشی فرمودند شبها فقط نسخه تو دفترچه می نویسن ولی ویزیت آزاده.

آخه چرا؟

خانم منشی: من نمی دونم دستورآقای دکتره! آقای دکتر از ساعت ۱۲ به بعد دیگه دفترچه قبول نمی کنن.

حرفهای من و خانم منشی بالا گرفت.

آقا رحیم که به حرفهای ماگوش می داد دستی به شانه من زد و گفت: حسین جان بده، هرچی می گه بده من دارم می میرم تو واسه چندتومن چونه می زنی؟ بابا خدا خیرت بده.

این همه آدم حرفی نمی زنن تو یه نفر این نصف شبی داری دکتر را به راه راست هدایت می کنی حرفی نزدم ـ در دلم با خودم گفتم درست است این همه آدم نصفشان رحیم و نصفشان حسینند پس رحیم جون یادت باشه اگه بخوای از دفترچه ات استفاده کنی هیچوقت از ساعت ۱۲ به بعد مریض نشی!

رییس سابق انجمن:

اداره ارشاد خواستار بازگشت من به انجمن است

تنها در صورت پذیرش شرط هایم باز خواهم گشت

رییس سابق انجمن سینمای جوان بندرعباس گفت: اشتباهاتی رخ داده که مناسب و در خور حال من نبوده است، لذا تنها در صورت پذیرش شرط هایم حاضر به ادامه فعالیت در انجمن خواهم بود.

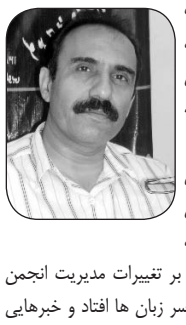

به گزارش خبرنگار فرهنگی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) منطقه خلیج فارس، از مدتی پیش شایعاتی مبنی بر تغییرات مدیریت انجمن سینمای جوان بندرعباس بر سر زبان ها افتاد و خبرهایی نیز در وبلاگ ها و مطبوعات منتشر شد. اکنون پس از گذشت بیش از یک ماه و با وجود ارایه استعفای رییس این انجمن به اداره ارشاد، هنوز کسی جایگزین وی نشده و خبرها حاکی از آن است که اداره کل ارشاد خواستار بازگشت مدیر پیشین به انجمن است.

عبدالله خداکریمی، رییس سابق انجمن سینمای جوان بندرعباس در گفت و گو با خبرنگار ایسنا، اظهار کرد: مسوولین ارشاد سعی در بازگرداندن من به انجمن دارند و می خواهند به گونه ای جلوه دهند که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. اما به هر حال اشتباهاتی رخ داده که مناسب و در خور حال من نبوده لذا تنها در صورت پذیرش شرط هایم بازخواهم گشت و فعالیتم را در انجمن ادامه خواهم داد.

وی افزود: افرادی که تا به حال برای مدیریت انجمن کاندید شده اند، افراد جاه طلبی نبوده و نیستند، آن ها نیز خواهان بازگشت من به انجمن هستند.

خداکریمی تصریح کرد: یکی از شروط من این است که اصل قضیه به شیوه ای صحیح در رسانه ها منعکس شود، دیگر اینکه اگر به انجمن برگردم باید حمایت های بیشتری از انجمن صورت گیرد، بحث جشنواره ها محکم تر از پیش باشد و مسایل مالی و وعده های حمایتی مدام به امروز و فردا موکول نشود، همچنین با کسانی که به هر نحوی با انجمن دشمنی دارند، برخورد جدی شود تا محیط فرهنگی و دوستانه انجمن به مکانی برای دامن زدن به مسایل حاشیه ای تبدیل نشود.

رییس سابق انجمن سینمای جوان بندرعباس همچنین بیان کرد: مسوولین باید سر حرفشان بایستند تا بتوان به آنها اعتماد کرد، انجمن از نظر مالی هیچ سودی برای من ندارد و من صرفاً می خواهم کار انجام دهم تا گامی در پیشبرد فرهنگ و هنر منطقه برداشته باشم لذا انتظار سوء استفاده از این حسن نیت را ندارم.

خداکریمی در پایان از برگزاری جلسه ای خصوصی با حضور مدیرکل ارشاد و معاون فرهنگی وی طی آینده ای نزدیک خبر داد و گفت: امیدوارم این جلسه هر چه زودتر برگزار و وضعیت انجمن سینمای جوان مشخص شود تا چه با حضور من یا با حضور مدیریتی جدید، فعالیت های انجمن از سر گرفته شده و روز به روز شاهد موفقیت ها و دستاوردهای آن باشیم.